

M.A. LIBRARY, A.M.U.



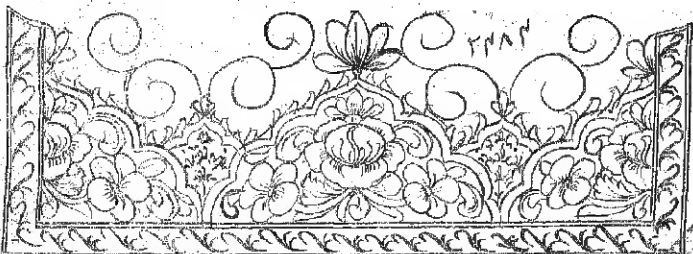
PE2484

و بجز آرا گلستان کون کارد و لانسیم
بین زمین کون کون کون کون کون کون

فرنگی زیاده دارانیه انما مشرب تو معانی لغوی اصطلاحی بوستان مجسمی جلوه کائنات است

والله اعلم بالصواب

در مطبعه فیضیه کتب و اخبار گنجینه



بسم الله الرحمن الرحيم

خدیب خامه در بوستان ستایش هدا آفرین ز سر بر دوازست که شسته آبی ابر ز تنش چارین بیان سر سبز و زیان
 است - و از بار نگارنگ گلستان جهان باشته از نسائم اخلاصش شکفته و خندان - لغت هزار داستان
 قو در گزاف نعت گل فوس حدیقه جاوید بیمار رسالت لغه سازست که گلشن درین بین از هوا سه و آتش با صند خرمی
 بوی زرنگ و انداز آفرین پس بچیده ز نالید اگر کوچه علم و فن سراپا تر دامن سید این حسن عفا و کوبه انقار و و آملین که
 از مدته دراز رنج از غلظه عیسوی تا شسته عیسوی در ظل عواطف میانه قدر و ان علم و اهل علم شیخ اخلاق
 و علم - سر و بوستان قوت - نشا و ریاض ثروت - در شین بحر فراست - هر منیر سپهر ریاست حق بیوس - انصاف
 پسند صفای دل صاحب همت و وصله از چند دخی جاه و آلود سنگا و نامی و نامور شهر و جناب مستطاب
 منشی نوکشور صاحب دایم اقباله با عزاز و زبیر می بریم اکنون که عمر افروز از نضت و پیج سالگی رسیده
 بنظر پیرانه سری بنیابت خاص انقار اندوخته که بیا قدیم هر آنچه خدمت از دست و زبانم سه برای ازاده تر شسته
 خاندانه بجز عرض معارضه نه افتد شکر تعالی اعراضی بیرون از خدمت و اس است که بجای آورم اندر بحالت خواسته
 که سوای انجام هر کار بای مسفر و طبع اوقات خود را بقدر طاقت بشری را بیکان ندیم بکار می بسیار با بجه بنگا یک
 فرصت دست بند بلیغ و تدوین کتابی اشتغال میدارم چنانچه فرنگ سگند زاندا است که قبل ازین بطبع رسیده
 و فی الحال بزم فرنگ است بوستان سعدی را بیا بیا که فرنگ گلستان مؤلفه جید عبدالودودی است ترتیب
 و دوم آینه خافرق اینقدر است که دران بر یک معنی هر لفظ گفته کرده و درین معانی تنیده حسب گنجایش مقام
 از استه و دیگر اینکه دران عبارت نظم و شعر عربی را تقدیم جائز داشته که زیاده تر بود و درین اشعار و جز و اشعار عربی
 را با ترجمه و خودم که کثیر بود لا ترتیب و بجزو بنگاهای قلیل انجم کثیر النفع برای عامه ملین و مدرسین هم برای تعلیمین و
 تحصیلین مدارس سودمند بسیار است که با و بی توجه روی مقصودی نیست و در حمت تقاسم و تخص عاشر و شمر و ح
 نمی باشد و اندرین فرنگ معانی مشکله و ستاره هر لفظ را هم نوشته ام که هر کس بقدر استعداد خود فایده بردارد و حالا وقت
 ماندن من در مطبع و نشن خطابا تا دیگر که مطبع وانی مطبع را در این حدیث با و نیز گامی و در او مبداء کرده تا به دنیا طبعی از این نوع بگویند کن

۹۰
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴

[illegible]

[illegible]

ایبٹ آباد

چاشت - طعام صبح	چکوه - یعنی رنگه گران لفظ	چشم بد بگوش زار سازند	مراد از اینجا گره قنادی
چاکوش - نقیب	چالاق سیاه متعل و رنگه پوست	چغندر - بوم	چندلا - یعنی چندتا
چاپلوسی - نوشادر و دهان	رو - آدمی	چنگل - شهر و یا بزرگستان	چوبه - مراد از اینجا بتر
چالیش - خراش	چشم برهم زدن - طوطی	چندران - بنا بر ظاهر	چوبک زدن - نقاد و نواز
چرخ - هر چیز حرکت دهنده	چشما - عین - امید و آشن	چند - منفذ چون او	چهره - منفذ چهار
چند شل چرخ و دایره	چهار و - حد و اندازه برای فتح	چشمر - حلقه و دایره	چند - منفذ چهار

ابن ماجہ

حاجی - رس	حاجی - رس	حاجی - رس
جوب - جمع حبیبی واند	جوب - جمع حبیبی واند	جوب - جمع حبیبی واند
بجای این یوسف شعی	بجای این یوسف شعی	بجای این یوسف شعی
نام پادشاه است مستکار	نام پادشاه است مستکار	نام پادشاه است مستکار
حاجی - جمع حاجی گفته	حاجی - جمع حاجی گفته	حاجی - جمع حاجی گفته

حرفه - معاطه و کسب کردن	خروتن - اسب سگش	حصار - قلعه	حلقه پرور زدن - کمانه از
حرفه - پاکسخت	خربانه - هندی گرگ	حصه - شمشیر	فتح الباقی - کردن باشد
حرم - پارچه ابریشم بافت	حصه - امارت حساب	حصه - زمین	حلقه در گوش - طبع فراموش
خرق - پارچه کهنه که در آن	خسرو - پادشاه	خسرو - پادشاه	خام - گریه
آتش افزوده و نیز آتش	خسرت - آفتاب و دریا	از خافای بنی امیه	خام - کبوتر
در گوشت	خسکه - قارچار پاره هندی	حکیم - دانایستار کار	حامل بسیار بداند
حرف گیر - عجب گیر	خسکه - گوشت	حکایت - نقل	خوصله - در فارسی کلاه یا مانتو
خس - شکوهی خانه	خسام - تپ	خلم - بردباری و استیلا	خج - نای از ناهای باورجا
خسره - نگاه بانی و حفظ	خسش - گیاه خشک	خلمه - لباس فاخر و جامه شنی که در	خیف - ظلم و افسوس
خرپه - جنگ و کارزار	خسشو - آگدن و بنی عیب	خلموم - ناسدگاه	خیات - زندگی

باب خای مجمر

خا صان - خداوند و پادشاه	خسبش - بد بطن	خسره - لباس در و پستان	خسبش - خنجر و کوبک
خانی - عرض کوچک و شیرین	خسبش - بد بطنی	خسره - هندی نان	خسبش - سال - سال
خاسی - از ناله سنگ و لاج در دستان	خسبش - شمشیر و نادم	خسره - هندی نان	خسبش - شمشیر و شمشیر
خاین - الفی - در دیده نگاه	خسبش - خداوند کار - مرکب معنی	خسره - هندی کوزی	خسبش - عدد و دشمن
خاشاک - گاه ریزه	خسبش - خداوند و پادشاه	خسره - نرگس	خسبش - نیک و بد
خاطر پریش - اسم فاعل	خسبش - چاکران	خسره - سلطان هندی	خسبش - گام و قدم
خاک - پادشاهی گذشته خاطر	خسبش - خد - رخسار	خسره - موسم برگ ریز	خسبش - زشت و رو
خاک - نام مقام	خسبش - خرد و سحر ریزه	خسره - نام پسر و پسر	خسبش - قرآن و پسر
خاکسار - مطر و هندی	خسبش - خرام - امر از فرمان	خسره - خواب کردن	خسبش - و در ستاد و پسر
خام - نام و پسر و پسر	خسبش - خرم - اندر غله	خسره - خست و زدن و زدن	خسبش - نیک و خوی
و کندم	خسبش - خرابات - شرابخانه	خسره - خست و زدن و زدن	خسبش - نیک و خوی
خاش - مختلف خاش	خسبش - خراب - دیران	خسره - خست و زدن و زدن	خسبش - نیک و خوی
خسره - خبردار	خسبش - خرد - پسر و پسر	خسره - خست و زدن و زدن	خسبش - نیک و خوی

خاموت - تنهائی	خان فرار گریان و صلاطین	و شقت کشیدن -	خیخ - نیکوئی
خلاص - رستگاری	خواجیه بوخت و نشتر - کنایه	خوار - مقام و مهر آستان	خیل - گله اسبان گروه سواران
خلد - بهشت	از میوه شریفه صلی الله علیه و آله و سلم	خوید - علف جو ناریده	خیانت - و غل و ناریستی
خلق - کنه	و بوخت و نشتر روز و شب کز قیامت	خوارزم - نام شهری از ترکستان	خیره روی - کرش و بیخ عجم
خیال - کنایه از باریک نظر	باشد -	و هم والی آزمای گویند	خیره - سبب و تخریب
خنگ - بهر دو خوش	خوان گاه - نگه خانه	خوش - در راه و آمدن و	خیال - پندار و ورنه بیدار
خنده زیر لبی - تبسم	خوشیدن - خشک شدن	بکفر رفتن -	و آینه نمایان و خواب دیده شود
خوان یا نواخوان کرم -	خون خوردن - غم خوردن	خواندن - طلب کردن	یا در بیداری -
باب وال جمله			
و آرا - وارنده نام پادشاه	و ختر خانه - دختر که نکاحش کند	دشست - یعنی اشراف مقام	دست در خون داشتن
مشهور ملک ایران	دخت - تر نیم دختر	و غیر ناقص	کنایه از سعی کردن در دشمن
و اعی سخواهنده و نگه دارنده	دو - چار پای درنده	دیر رزق زدن - کنایه از	دست بر لب گرفتن - کنایه
و آرا السلام - بهشت	دبیای خون - کنایه از دریا	و حیثیت خود سرگرم شدن	از ناموش کردن در دلدور و غایت
و آور - حاکم عادل و خدا	دشمن - عشق آبی	در غله - در میان غله	دشنگاه - قدرت و دسترس
و ادخواه - فریادی	دور و - رحمت خدا	در آج - هندی پتیر جانور	دست بدندان بردن - کنایه
و انگ - ششم صد و دهم	درین - تاسف	در بند - نام شهر قریش دان	کنایه از پیشانی و دست بردن
و ام - جانور و شش غیر درنده	در یوزه - گدائی	و نیز فاصله در میان دو ولایت	و افوس خوردن
مانند آهو و غیره	در مکشون - در تپیم بیش بها	در نج - نامه و کتاب	دست بافتن - تابوین
و آو و طائی - شیخ ابوسلیمان	در پای افکندن - کنایه از	در زن - مخموزن	و غالب آمدن
بن نصیر او و طائی از کبیری	در حال و تمیل کردن	دست دادن - سپردن	دست داشتن - کنایه از
و شایخ -	در مشیت - سخت و گران	و بیعت کردن	عنو کردن -
و حلیه - نام رودی زیر بغداد	در خورد - لائق و سزاوار	دست رس - قدرت	دست چیر - غالب و مستولی
و حجاز از هر رود را هم گویند -	در گنگ - تانیر	دست بر خدا - کنایه از استغاثه	دستان - سکو و حلیه -
و حقه - گورستان گبران	در گل فروماندن عاجز شدن	دستار بند - دراد عالم صافی	دست از دامن داشتن -

خیال - پندار و ورنه بیدار
خیال - گله اسبان گروه سواران
خیانت - و غل و ناریستی
خیره روی - کرش و بیخ عجم
خیره - سبب و تخریب
خیال - پندار و ورنه بیدار
و آینه نمایان و خواب دیده شود
یا در بیداری -

[illegible]

صنایع - نام شهر نگاه بین صنوبر - سر کوچه صنغ - کار گیره صنم - یعنی بت در محاوره فارسیان بر عشق اطلاق کنند	صنایع - نام شهر نگاه بین صنوبر - سر کوچه صنغ - کار گیره صنم - یعنی بت در محاوره فارسیان بر عشق اطلاق کنند	صنایع - نام شهر نگاه بین صنوبر - سر کوچه صنغ - کار گیره صنم - یعنی بت در محاوره فارسیان بر عشق اطلاق کنند	صنایع - نام شهر نگاه بین صنوبر - سر کوچه صنغ - کار گیره صنم - یعنی بت در محاوره فارسیان بر عشق اطلاق کنند
--	--	--	--

باب ضایع

ضایع - همان	ضایع - همان	ضایع - همان	ضایع - همان
-------------	-------------	-------------	-------------

باب طایع

طایع - همان	طایع - همان	طایع - همان	طایع - همان
-------------	-------------	-------------	-------------

باب طایع

طایع - همان	طایع - همان	طایع - همان	طایع - همان
-------------	-------------	-------------	-------------

باب عین

عین - همان	عین - همان	عین - همان	عین - همان
------------	------------	------------	------------

صنایع - نام شهر نگاه بین
صنوبر - سر کوچه
صنغ - کار گیره
صنم - یعنی بت در محاوره
فارسیان بر عشق اطلاق
کنند

عجم - غیر عرب عجب - بکبر و غرور عذاب - آزار و عذاب سوخلی - آتش عذر آ - دقت و درنگ آشکار و نهوشه عرقه - میدان عرب - مردم تازی و هم نام شهر و دریا عراق - کنایه از دیار عراق و نام شهر - خصوصاً عروس - زن و در دکان عربین - همیشه شهر عربان - برهنه عزیز - قادر و ارجمند و	لقب پادشاه مصر عزیز - نام شیطان عزب - مرد بی زن عزم - آهنگ عزیزی - نام بت یا نام درختی که بی خلاق می پرستیدند عزیز - عزیز عزیز - جمع عا بن معنی شخصه و پاسان و بجای مفرد استعمل عشق - فرط محبت و ربط عصیان - نافرمانی کردن عصار - هندی تیلی عصو - اندام عصفه - نام عضله و له می	پادشاه شیراز عقله - هندی چینگ عظام - استخوانها عقیقه - پارسی عقوب - نجشش عقوبت - عذاب علم - مراد حقیقت حال عکف - گیاه علم افگندن - مقابله کردن علم نجوم - علم دریافت احوال شمارگان علم - کار و عهده علم برکن - کنایه از منزل علم - نام بکره و شام عقیق - مراد انگیر	عنان - گنگام عنان پیچیدن و عنان تافتن - کنایه از عافیت شدن و هم روگردانیدن عکسبوت - کرم گیسو هندی عقف - ضد نرمی عصری - نام شاعری عجوج - نام مردی از قزاق عقود - هندی اگر عند است - روز شایق عجیل - اولاد و فرزندان عجوق - نام ستاره برکنده گمشان عجبار - زیرک عالم گرد عکبه - زنبیل چرمی
--	---	---	--

عجم - غیر عرب
عجب - بکبر و غرور
عذاب - آزار و عذاب
سوخلی - آتش
عذر آ - دقت و درنگ
آشکار و نهوشه
عرقه - میدان
عرب - مردم تازی و هم
نام شهر و دریا
عراق - کنایه از دیار عراق
و نام شهر - خصوصاً
عروس - زن و در دکان
عربین - همیشه شهر
عربان - برهنه
عزیز - قادر و ارجمند و

باب غین مجمله

غازی - رسن باز نهان غبار - گرد و درج غدر - بے وفایی غیر - تالاب غریب - سافو غریبان - آواز بلند کردن	غریق - باب فرود غراب - زغال سیاه و دوی ارکشی غریو - شور و غوغا غرب - فرو نشستن غریبن - نام شهرای تخت سلیمان غرا - جنگ اکنار	غش - خیانت غضب - خشم غلق - کرته غماز - خطور غنی - سبزه پروا غنجیه - بهیم تازی بنی گردش	وغجه - ناگفته را سبب گرد آمدگی آن نوشته که برگردان گرد آورده غفور - نام ولایتی قریه کلا غور - قوچک هر چند غول - دیو یا بانی
--	--	---	--

باب ف

فاس - ظاهر	فایز - قند سفید و نوعی از حلوا	فام - رنگ	فاریاب - شهری از ترکستان
------------	--------------------------------	-----------	--------------------------

فـال - گـدون	فـرخ - بهارک	فـرج - کشادگی	فـرشیر - کشادگی
فـاسق - گـنگار	فـریدون - نام پادشاهی کیکا	فـرس گشتن - مراکمال جـود	فـضا حـت - رسوائی
فـتراک - تـمه و دوال پیشین	فـرخنده - بهارک	فـرج - شادی	فـشیلست - بزرگ و بلندگی
فـزین اسپ که نکار نـدگویند	فـرجام - انجام	فـریدین - نام دوشاره نزدیک	فـکار - زنی
فـقوسی - حکم شری	فـرائش - نمف فراموش	فـقلب شال	فـفعل - میچ
فـفته - شرو فساد	فـرسودن - کاهیدن	فـراز - پیش	فـفوق - نام سید کرد سر
فـرنگ - مسافت سیل	فـرزانه - دانشمند	فـرگشت مهر و کمن سال	فـور - جوشیدن یکبار ولفظ
فـرو ماندگان - عاجزان	فـر - شان و شوکت	فـهر خرف	فـفور با فضا نامی موحده یعنی
فـرس - بنه اسپ	فـروان ده - حاکم و پادشاه	فـرسوده روزگار تجربه کاذب	فـدر حال با استعمال آمده
فـراتر - بیشتر	فـرزین - نام مهره شطرنج	فـرفته - نمف فرقیته	فـیروزه - نام گوهی رنگین
فـردخ - روشنی و تاب	فـردوسی - نام شاعری مصنف	فـردا - روز آینده	فـیلوف - حکیم بزرگ دانا
فـرع - شایخ	شاهنامه ساکن شهر طوس	فـسان - نوعی از شگ بـان	فـید - منزلی در راه که

باب قاف

قاف - کوه گرد اگر د عالم	قدوم - پیش آمدن	قلم بر چیزی کشیدن - محزون	قلعه - سرکوه و بلندای آن
قارون - نام کوه که چنانچه داشت	قربان - کما فغانه	آن شـ	قلم - حیدر امینی بر خیز
قامت - قد و بالا	قزل ارسلان - یعنی امیر بزرگ	قلعه - معروف دژ	قناعت - راضی شدن بچیز
قبول - پذیرفتن	قصاص - کشش کسی را	قلب - مراد قلوب میانه	قنطار - پوست گاو پراندر
قبا - همان قباچه	بعض خون کسے	قلبتان - مرد دیوث	قیدیل - آنچه برای روشنی آید
قبحه - بدکار	قضا - حکم الهی خدا	قلم در سیاهی نهادن -	قوس - قوس - شکل کمان و رنگ
قحط سالی - خشک سالی	قفا - پس گردن	کنایه قلم بر سخن کسی کشیدن	بر آسمان در دو هم برنگال پدید آید
قذر - منزلت و رتبه	قفق - وقفه - پنجه	قلم در - رند سبک پاک	قید بند - نام قلعه
	قفا خوردن - یعنی خوردن	قلم زن - نویسنده -	قیاس - اندازه فکر بیان و چیز

باب کاف تازه

فـ زنگ - استان سـ

کاخ - قصر کو شک	کرمان - نام مشعر و نیز مع کرم	کشیش - عالم محوس	گفته - چیز نهایت با یک نفیست
کام - متعصب و ادخلق	کهندی کیر گویند	کعب - شت انگ	ککار - آغوش
کاروان - قافله	گرو - نام قوی از حیوانات	کفن - جامه مرده	کینرک - جاریه هندی از دکن
کاروان - راه عاقل	کر و کار - خدا به تعالی	کفایت - روزی روزگزار	کچنگ - عصا و نیز چوب
کمار بستن - عمل کردن	کرم پیله - کرم ابریشم	ککاک - قلم	کشت - بجان
کارزار - جنگ	کریک شب تاب و شب فروز	ککبه - خانه تاریک و تنگ	کوتاه بین - ناعاقل و ابله
کالیو - زبانه مزاج و کر	هندی جگنو گیتا	و دکان را نیز گویند	کوی - راه فراخ و عله
کاربردستی بودن - نماند	گرگس - هندی گد جانوری	کله - عقیق کلاه	کوس - نظاره
از اهل خدمت بودن	کره - بچه شتر و اسب	کله - پرده و تنگ مانع پیش رو	کوتاه - خود تر
کبک - هندی چکور	کرو و بیان - ملاک موب	کلوخ - هندی و صیل	کوتاه - عقیق کاه و با صفتی مرده
کبریا - بزرگ پنداشت	کر ترزو - کتایه از به معاله	کلاغ - زان سیاه و شقی	کوش - ترکش و نام نیز قوی
کتم - پوشیدن	کسری - سرب و لقب نیز	کر سبن - متعارف و آوازه شن	کیوان - نام ستاره و گاهی از آسمان
کمتف - شانه	کسوت - لباس	بیکار	کید - کرد و فریب
کتب - مکتب و دبستان	کشوفان - کشاندگان	کم خویش گرفتن - خود را ستم	کینه نوز - کینه کش
کحل - بینه سرمه	کشور - اطمین	ساختن	کینه و کین - پیانه

کوتاه - عقیق کاه و با صفتی مرده
کوش - ترکش و نام نیز قوی
کیوان - نام ستاره و گاهی از آسمان
کید - کرد و فریب
کینه نوز - کینه کش
کینه و کین - پیانه

باب کاف فارسی

گاز - معارض	گرم راندن - کنایه از شتاب	گره - سیم و هندی بی جان	گردگان - هندی از فزون
گازرون - نام مقام	گرو بر آورو - پاتال نابود	گرگین - نام پهلوان ایرانی	گتر - هندی جواد و شقی
گبر - قوم آتش پرست	ساختن	گره بر سر چیزی زدن - بنفش	گراف و گرافه - پیروی
گدای شب کوک - گدای	گردن چیدن - انکار کردن	گردن آت پیچ	به گان و تخمین گفتن
شب گریه	گره با به و گرما و - عام	گره آیدین - میل کردن	گردم - عقرب هندی کوچک
گروچی باتش بر ز آب نیل	گرنز - امانه گرا و بی خوک	گرد و بایش - بیکه خود را	گشادیندن - بیدین
مراوده فروغ و در دای نیل	در و شجاع	گردن - یعنی شجاع قوی	گشتار - یعنی تقریر
فوق شدند	گره بر - مکار و حیل	گره نق - غرض کردن	گشیم - هندی کتل

نمیزاجل - مراد پادشاه جلیل	میل - بطنی نمیدن مراد و خواجه	آهز - کاین	نمقصر - مردار
میغ - ابر و صاحب	میل - نشانی که برای شناختن و...	موتیل - چو لنگ	نمندر - گنواره
مینر - زیر جامه و شاد و زلف	نصب کنند	مهره - پشت پاره استخوان پشت	نمیل - نخی بلبیدن بجای گذشتن
مینو - بخت	میان بستن - گنای از ساق	میان دو عید - روانه و عید	نمنا سرای - لنگر خانه

باب نون

نوشین - شیرین	نظایه - نام نقای	نخچیر - لنگار	نام بردار - نامور
نوم - خواب	نعم - آرسه	نمیزه - تیرها سنده از دذاب و...	ناظر - دار و دکنایه از چاه
نوخانه - جوان نو آموز و...	نعره - آواز شوق	نیرگس - نام گل و گیاه	هر کاره
نوا - عیبت سامان فرزند و	نفر - خوب و نادر	نیره - دیو و پوخت زبردست	ناز - ضد نیاز
فرزند زاده و خسته خرما	نفرین - دعا یا بد	نشرع روان - مان کنونی	ناعت - سو و جانب طون
نوکال - بخشش	نفیر - ناله و فریاد	نزل - مہانی	نان بستن - نان پختن
نواخانه - بند بخانه	نفس - دم	نزار - لاغ	ناور و - جنگ و کارزار
نوع - قسم	نقح - یکبار دیدن	نژاد - نسل و اصل	ناخوب کردن - بد کردن
نوشدارو - تریاک و پاد زهر	نقش - آثاره - نفس بگم	نفسی - ریش و طرز	ناگفته دان - مراد عالم الغیب
نهاد - تشریف و نطق	نقاب - روی بند	نسخه - نوشته و کتاب	ناله - آواز سوز دل
نیش - ترس و زبان	نقنه - سخن باریک	نشا - پودر و تصدیر و نشا و...	نار - آواز فوج
نیاز - حاجتی فردی	نگو - پیده اری - بزم و عقل	نشا طرز پشت را ندان	نارک - قسمی تیر که بکشد
تیر و زور و طاقت	نگوش - مرز نشین و گون	نصیب - حصه بهره	ناطور - نگهبان نراعت و باغ
نیش - غم	نگون - وارگون	نصیر - مددگار	ناموس - عزت
نیایش - دعا و بخت کردن	نمط - طایفه و طور	نظافه - آب منی	ناضف - ناشایسته
نیو شدن - شنیدن	نمذیرین - مجیر اسب	نطق - گویانی	نیش - تیر و جرا
نیک - مختصر نیک ذات	نوشن - بچیدن و نور دیدن	نطق - بساط چوبین	نحاس - مس
نیسان - ماه هفتم سال و...	نوشن روان و نوشن روان	نظیر - مانند و مثل	نعمت - اول و آغاز
تیران - جمع نار آتش	نوشن روان - پادشاهی عادل	نظر داشتن - عاشق شدن	نمیل - خرابی بنا

نمیزاجل - مراد پادشاه جلیل
مینر - زیر جامه و شاد و زلف
مینو - بخت
نمیزه - تیرها سنده از دذاب و...
نیرگس - نام گل و گیاه
نیره - دیو و پوخت زبردست
نشرع روان - مان کنونی
نزل - مہانی
نزار - لاغ
نژاد - نسل و اصل
نفسی - ریش و طرز
نسخه - نوشته و کتاب
نشا - پودر و تصدیر و نشا و...
نشا طرز پشت را ندان
نصیب - حصه بهره
نصیر - مددگار
نظافه - آب منی
نطق - گویانی
نطق - بساط چوبین
نظیر - مانند و مثل
نظر داشتن - عاشق شدن

ترجمه اشعار با حسن و اشتعار عربی زبان مسطور در بوستان	
كَرِيْمُ السَّجَا يَا حَمِيْدُ السَّلَامِ	ای سحرآمیز ای شایسته صلوات بزرگ خویا نیکو عادتها
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا وَكُنَّا لِهَذَا لَنَافِلًا	
فَطَوَّبَ لِيَايَا كَبِيْرٍ الْقَيْوَمِ	پس خوشا حال بارگاه مدوح را که مانند خازن کعبه باشی فلان
وَحَالِيْكَ مِنْ كُلِّ فِتْنٍ عَمِيْقٍ	که با طواف وی برآیند روان از راه دور و دور از
بِحَوْلِهِ	
وَمَنْ حَرَقَ بِأَكْبَ الْكَرِيْمِ الْفَتِيْحِ	و کسی که بوقت دروازه برد کردیم را کشاده فلان دروازه
فَقُلْ اِنَّ هَذَا اَلَيْدُوْمُ عَسِيْرٍ	پس گو هر شک این روز هر آید روز غنیمت
اَللَّيْلُ يَفْشِي الْهَشَاةَ	شب می پوشد روز روشن را
سُحْرًا مَّا صَدَقَا	
برگیر آنچه صاف بانی زود	
خاتمة الطبع والتأليف بجانب مؤلف	
نست خدا را که زمانه زیاقت گنجینه لای مدامیایش بر ما می فرستد بوستان را بجانب مطبع سید کارسن سید ابن حسن دیرینه قدسی چشمه قوت و جود و صواب جهت مؤلف بجانب غنشی نو کشور صاحب مقام اقباله برای نافع ارباب در مدرین دن نود و این بضاعت نبات از پیشگاه مالک مطبع مدوح انسان استخوان قبول یافته ماه و سهرشته عواقب ماه محرم ۱۳۰۵ هجری بمقام کنتو در مطبع نامی کرسی نشین انطباع شد بمن دعاست که به این آرای جان بخش قبولش بخشید	
قطعه تاریخ طبع از سنخوزنار کخیال غنشی بهکوان مال مطبع مؤلف	
تأليف نمود سیدی با حسن	فرهنگ از بوستان خوش نگار
اشد طبع و برای مال مطبع مؤلف	کشمیر چهره و نشین خوش نگار
۱۳۱۲ هـ	

ترجمه اشعار با حسن و اشتعار عربی زبان مسطور در بوستان
این کتاب در شهر کابل در سال ۱۳۱۲ هجری قمری
در مطبع سید کارسن سید ابن حسن
تأليف نمود سیدی با حسن
فرهنگ از بوستان خوش نگار
اشد طبع و برای مال مطبع مؤلف
کشمیر چهره و نشین خوش نگار
۱۳۱۲ هـ

کتابخانه ملی افغانستان
کابل

[illegible]